



مسائل پیرامون واقعیت و هستی

در بخش اول کتاب سال یازدهم، چیستی دانش فلسفه و رابطه آن با زندگی تبیین شد. در آنجا توضیح دادیم که موضوع دانش فلسفه «وجود» است و فلسفه، مسائل پیرامون «وجود» را بررسی می‌کند؛ بنابراین، اصل دانش فلسفه را «وجودشناسی» نیز می‌گویند. حتی «معرفت‌شناسی» هم که درباره حقیقت علم صحبت می‌کند و بخش دوم کتاب یازدهم را تشکیل می‌دهد، خود بخشی از هستی‌شناسی به معنای عام آن است؛ زیرا حقیقت علم، که «وجود ذهنی» نامیده می‌شود، خود از اقسام وجود است و این هستی است که به وجود ذهنی و وجود خارجی تقسیم می‌شود.^۱

به هر ترتیب، مباحث اصلی فلسفه علاوه بر تقسیم وجود به وجود خارجی و وجود ذهنی، مباحثی مانند رابطه هستی با چیستی و تقسیم وجود به علت و معلول، واجب و ممکن، ثابت و متغیر و مانند اینها را نیز شامل می‌شود که در این بخش برخی از آنها را بررسی می‌کنیم.



هستی و چیستی^۱

یکی از مباحث اولیه فلسفه، تعیین نسبت دو مفهوم «هستی» و «چیستی» (وجود و ماهیت) است؛ زیرا این دو مفهوم از پرکاربردترین مفاهیم میان انسان‌ها هستند و معمولاً در کنار هم به کار می‌روند. برای شناخت این نسبت، چند قدم برمی‌داریم تا در قدم آخر، نسبت این دو مفهوم به روشنی مشخص شود.

قدم نخست

هر یک از ما با دقت در زندگی خویش، متوجه می‌شویم که همواره در اطرافمان «چیزهایی» را یافته و به حسب نیاز، از آنها استفاده کرده‌ایم؛ برای مثال، آب را شناخته‌ایم و با نوشیدن آن تشنگی خود را رفع کرده‌ایم. در همین سیر به گذشته، مواردی را هم به خاطر داریم که چیزی را واقعی و موجود پنداشته‌ایم، اما اندکی بعد، به اشتباه خود پی برده و متوجه شده‌ایم که آن چیز، خیالی است و واقعیت ندارد؛ مانند گول، دیو، ققنوس، سیمرغ و سراب.



۱. این درس برگرفته از آثار زیر است: بدایة‌الحکمة از علامه طباطبایی با شرح علی شیروانی، ج ۱، ص ۳۵ (چاپ ۱۳۷۴) - مجموعه آثار مرتضی مطهری، ج ۹، ص ۴۹ - مجموعه آثار مرتضی مطهری، ج ۵، ص ۵۹، (چاپ ۱۳۷۴) - سرگذشت فلسفه از براین مگی، ص ۶۰ و فلسفه پیش دانشگاهی چاپ ۱۳۹۷، ص ۲۸-۲۶.

رفتار طبیعی و معمولی فوق که همه ما انسان‌ها بدون استثنا انجام می‌دهیم، در بردارنده چه پیام‌های فلسفی است؟

.....

.....

قدم دوم



پدری کودک خود را به باغ وحش می‌برد تا او را با حیوانات مختلف آشنا کند. حیوان بزرگ و تنومندی در همان ابتدا توجه کودک را جلب می‌کند. کودک با دیدن آن حیوان از پدر می‌پرسد: «این چیست؟»

پدر می‌گوید: «این حیوان بزرگ و تنومند، فیل نام دارد و در جنگل‌های هند و آفریقا زندگی می‌کند. وزن این حیوان گاهی به

۶۰۰۰ کیلوگرم هم می‌رسد. فیل با این خرطوم بلند که در جلوی سرش دارد، آب و غذا می‌خورد. این حیوان سنگین‌ترین حیوان روی خشکی است.»

پس از عبور از این حیوان، نوبت به حیوان دوم می‌رسد. کودک همان سؤال قبلی را تکرار می‌کند و پدر هم توضیحاتی، البته متفاوت با توضیحات قبلی، می‌دهد. در مواجهه با سایر حیوانات نیز همین پرسش و پاسخ تکرار می‌شود.

کودک با استفاده از کلمه «این» یا «آن» نشان می‌دهد که به «وجود» حیوانات پی برده است و می‌داند که آنها موجودند اما از ماهیت و چستی هر یک از آنها آگاه نیست. او می‌خواهد آن حیوانات را که همه موجودند، بشناسد و از چستی‌شان آگاه شود؛ هر چند که این آگاهی کامل نباشد.

پس می‌توانیم بگوییم:

۱ انسان در هر چیزی که مشاهده می‌کند، دو حیثیت می‌یابد: حیثیت موجود بودن و حیثیت چستی داشتن.

۲ وجود، وجه مشترک موجودات است و ماهیت، وجه اختصاصی آنها.

قدم سوم

فارابی، فیلسوف بزرگ مسلمان، به نسبت میان «وجود» و «ماهیت» توجه ویژه‌ای کرد و در تمایز میان این دو مفهوم، نکاتی را مطرح نمود. ابن سینا، دیگر فیلسوف مسلمان، راه فارابی را ادامه داد و بیان کرد که وقتی می‌گوییم «هستی» و «چیستی» دو جنبه‌ی یک چیزند، به این معنا نیست که آنها دو جزء از یک چیزند که با هم ترکیب یا جمع شده‌اند؛ آن گونه که اکسیژن و هیدروژن دو جزء تشکیل دهنده‌ی آب هستند؛ حتی مثل کاغذ و رنگ کاغذ هم نیستند که مثلاً اگر کسی بپرسد چه رنگی است، می‌گوییم سفید است. وقتی می‌گوییم «انسان موجود است»، تفاوت «انسان» و «وجود» فقط در ذهن و از جهت مفهوم است، و الا در خارج، دو امر جداگانه به نام «وجود» و «انسان» نداریم؛ یعنی در خارج از ذهن، واقعیتی است که هر دو مفهوم را به آن نسبت می‌دهیم. به عبارت دیگر، «انسان» و «وجود» دو مفهوم مختلف و متفاوت‌اند نه دو موجود جداگانه.

ابن سینا این بحث را ادامه داد و به نتایج دیگری هم رسید.

قبل از توضیح نظر ابن سینا، و برای درک بهتر آن، گزاره‌های زیر را تکمیل می‌کنیم.

تکمیل گزاره‌ها

۱ اطراف ما اشیاء فراوانی هستند که هم «چیستی» آنها را تا حدود زیادی می‌شناسیم و هم از «هستی» شان اطلاع داریم؛ مانند:

.....

۲ برخی امور هستند که «چیستی» شان برای ما روشن است و حتی در علوم هم کاربرد دارند اما نمی‌دانیم به همان دقتی که آنها را تعریف می‌کنیم، «وجود» دارند یا نه؛ مانند:

.....

۳ برخی امور هستند که از «هستی» شان خبر داریم اما هنوز درباره‌ی «چیستی» آنها نظر روشنی نداریم؛ مانند:

.....

۴ «چیستی» های فراوانی را هم می‌توانیم در ذهن خود حاضر کنیم؛ در حالی که می‌دانیم این امور، حداقل تاکنون «وجود» ندارند؛ مانند:

.....

گزاره‌های فوق، گرچه به مسائل روزمره‌ی ما مربوط می‌شوند و قضایای فلسفی نیستند، یک تبیین فلسفی دارند که ابن سینا به آن توجه می‌کند.



کتاب شفا مهم‌ترین و جامع‌ترین اثر ابن سینا شامل منطق، طبیعیات، ریاضیات و الهیات است. مؤلف در هر چهار قسمت به‌طور دقیق و کامل سخن گفته و مطالب لازم را در باره هر یک از این چهار علم به‌صورتی منظم و قابل استفاده در اختیار مخاطب قرار داده است.

او می‌گوید در دو گزاره «انسان حیوان ناطق است» و «انسان موجود است»، حمل «وجود» بر «انسان» با حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» کاملاً متفاوت است.

■ در عبارت «انسان حیوان ناطق است»، «حیوان ناطق» که محمول قضیه است، در تعریف انسان آمده است؛ پس، «انسان» همان «حیوان ناطق» است. به عبارت دیگر، این دو مفهوم از یکدیگر جدایی ناپذیرند. هر انسانی حیوان ناطق است و هر حیوان ناطقی انسان است. اصولاً لفظ «انسان» برای همین چیزی که «حیوان ناطق» است به کار می‌رود؛ همان‌طور که از واژه مثلث برای «شکل سه‌ضلعی» استفاده می‌شود و تفاوت آنها صرفاً در گستردگی شان است؛ یعنی حیوان ناطق مفهوم گسترده‌تر انسان است.

■ بنابراین، حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» یک «حمل ضروری» است و به دلیل نیاز ندارد؛ یعنی نمی‌توان پرسید چه عاملی باعث شد که شما «حیوان ناطق» را بر «انسان» حمل کنید؟

■ اما در عبارت «انسان موجود است»، مفهوم «وجود» از مفهوم «انسان» جداست و جزء تعریف آن قرار نمی‌گیرد. بنابراین، میان «انسان» به‌عنوان یک «چیستی» و «وجود» رابطه ضروری برقرار نیست؛ به همین سبب، انسان، می‌تواند موجود باشد و می‌تواند موجود نباشد.

بنابراین، حمل «وجود» بر هر «چیستی»، از جمله «انسان»، نیازمند دلیل است. حال این دلیل ممکن است حسی و تجربی باشد یا عقلی محض^۱.

بررسی

اگر مفهوم «وجود» عین مفهوم «ماهیت» یا جزء آن بود، آیا مشکل و مسئله‌ای پیش می‌آمد؟ پاسخ مثبت یا منفی خود را توضیح دهید.

.....

.....

.....

۱. الاشارات و التنبیها، بخش الهیات، نمط چهارم، فصل ۲۲، اشاره با شرح خواجه نصیرالدین طوسی در ذیل آن. فلاسفه، در قضیه «انسان حیوان ناطق است» و «مثلث شکلی سه‌ضلعی است»، حمل را حمل اولی ذاتی و در قضیه «انسان موجود است»، حمل را حمل شایع صناعی نامیده‌اند. هرگاه مفهوم موضوع و محمول یکی باشد، حمل اولی ذاتی است و هرگاه مفهوم محمول غیر از موضوع باشد، حمل شایع صناعی است.



به فعالیت «تکمیل کنید» برگردید و با توجه به بیان ابن سینا، به سؤال‌های زیر پاسخ دهید.

- ۱ آیا چهار گزاره طرح شده، با بیان ابن سینا هماهنگ‌اند؟
- ۲ کدام گزاره نظر ابن سینا را بیشتر تأیید می‌کند؟

گذری تاریخی

توجه ویژه فارابی و بیان دقیق ابن سینا در این بحث بدین معنا نیست که فیلسوفان گذشته به این موضوع توجهی نداشته‌اند. ارسطو در کتاب «مابعدالطبیعه»، وجود را از ماهیت جدا می‌سازد، اما به توضیحات کوتاهی اکتفا می‌کند.^۱

به علت توجه خاص ابن سینا، این بحث با عنوان «مغایرت وجود و ماهیت» و یا عنوان‌هایی مشابه، مقدمه طرح مباحث جدیدی قرار گرفت؛ به گونه‌ای که گفته‌اند «فرق بین ماهیت و وجود بی‌تردید یکی از اساسی‌ترین آرا و عقاید فلسفی در تفکر اسلامی است.»^۲ این نظر، پایه‌ی یکی از برهان‌های ابن سینا در اثبات وجود خدا به نام برهان «وجود و امکان» نیز قرار گرفت که در جای خود درباره آن سخن خواهیم گفت.

یکی از فیلسوفان بزرگ اروپا به نام «توماس آکوئیناس»^۳، که با فلسفه ابن سینا آشنا بود، این نظر را در اروپا گسترش داد و موجب مناقشات فراوانی در آنجا شد.^۴ او همچون ابن سینا این نظر را پایه برهان‌های خود در خداشناسی قرار داد و پایه گذار فلسفه توماسی - تومیسسم^۵ در اروپا شد که هنوز هم به نام وی در جریان است. فلاسفه دیگری مانند آلبرت کبیر^۶ و راجریکن^۷ نیز نظری نزدیک به توماس

توماس آکوئیناس در سال ۱۲۲۵ میلادی در ناپل به دنیا آمد. او حدود ۴۹ سال عمر کرد. او فعالیت علمی و دینی خود را در شهرهای پاریس، رم، ناپل و کلن انجام داد. او یکی از رهبران برجسته کلیسای کاتولیک به‌شمار می‌آید و برجسته‌ترین فیلسوف و متکلم دوره قرن وسطی شمرده می‌شود. آکوئیناس با اندیشه ابن سینا آشنا بود و با پیروان ابن رشد در اروپا مشاجرات علمی فراوان داشت. وی از پیشگامان رویکرد عقلی در مسیحیت بود و تلاش می‌کرد عقاید مسیحیت را با دلایل عقلی همراه کند و عقاید و مراسم مسیحی را با عقل سازگار نماید. پاپ لویی سیزدهم در سال ۱۸۷۹م. فلسفه او را به عنوان سرمشقی برای تفکر مسیحی ستود. از آن پس اندیشه‌های توماس آکوئیناس مورد احترام کاتولیک‌ها بود و کمتر مورد نقد قرار می‌گرفت. او در سال ۱۲۷۴م. از دنیا رفت.

۱. مابعدالطبیعه، آنالوطیقای دوم، به نقل از کتاب بنیاد حکمت سبزواری از پروفیسور توشی هیکو ایزوتسو، ص ۵۱.
۲. همان، ص ۴۸.

۳. Thomas Aquinas

۴. تاریخ فلسفه کاپلستون، جلد ۲، ص ۴۲۹.

۵. Thomism

۶. آلبرت کبیر در سال ۱۲۰۵م. در آلمان به دنیا آمد و در سال ۱۲۴۵م. در پاریس درجه دکتری دریافت کرد. توماس آکوئیناس از شاگردان او بود. آلبرت کبیر از پیشگامان رشد ارسطوگرایی در اروپاست.

۷. راجر بیکن (Roger Bacon)، فیلسوف و کشیش انگلیسی، در سال ۱۲۱۴م. به دنیا آمد و در آکسفورد و پاریس تحصیل کرد. وی در سال ۱۲۹۴م. درگذشت.

آکوئیناس داشتند. اینان در قرن‌های ۱۳ تا ۱۵ میلادی فلسفه‌ای را در اروپا ترویج می‌کردند که بیشتر متکی به دیدگاه‌های ابن‌سینا و تا حدودی «ابن‌رشد» بود. همین امر فرصتی را فراهم کرد تا فلاسفه غرب از طریق ابن‌سینا و ابن‌رشد مجدداً با فلسفه ارسطویی آشنا شوند؛ گرچه از قرن ۱۶ میلادی بارشد تجربه‌گرایی، این دیدگاه‌ها جای خود را به فلسفه‌های حس‌گرا و تجربه‌گرا دادند.

این نظر ابن‌سینا مورد توجه فلاسفه مسلمان نیز قرار گرفت و زمینه‌گفت‌وگوهای مهم فلسفی فراوانی را فراهم آورد که تا عصر ملاصدرا دنبال شد و تا امروز هم ادامه یافته است.

به کار ببندیم

۱ به گزاره‌های زیر توجه کنید و بگویید ترتیب آنها چگونه باید باشد و چرا؟

۱. من می‌توانم اشیاء را بشناسم.

۲. من هستم.

۳. اشیاء هستند.

۲ علی و محمد در حال گفت‌وگو بودند، از دور حیوانی را دیدند علی گفت آن حیوان «شیر» است ولی محمد

گفت آن حیوان «پلنگ» است، وقتی حیوان نزدیک شد دیدند نه شیر است و نه پلنگ، بلکه ببر است.

به نظر شما چه نتیجه‌ای می‌توان در نسبت بین چیستی و هستی حیوان گرفت؟

۳ به گزاره‌های زیر توجه کنید و بگویید حمل کدام یک از محمول‌ها به موضوع‌ها نیازمند دلیل است و چرا؟

۱. انسان حیوان است.

۲. انسان شیر است.

۳. انسان مخلوق است.

۴. انسان ناطق است.

۵. انسان موجود است.

۴ آیا در قضیه «مثلث سه ضلعی است» حمل محمول بر موضوع نیاز به دلیل دارد؟ چرا؟

برای مطالعه بیشتر می‌توانید به منابع زیر مراجعه کنید.

۱ شرح مبسوط منظومه، مرتضی مطهری، ج ۱.

۲ شرح بدایة الحکمه علامه طباطبایی، علی شیروانی، ج ۱، ص ۳۵ به بعد.

۳ مجموعه آثار مرتضی مطهری، ج ۵، ص ۱۵۹ و ج ۹ ص ۴۹.

۴ سرگذشت فلسفه، براین مگی، ص ۵۸.

۵ تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۲، ص ۴۲۹.

جهان ممکنات

روزگاری انسان تصور می کرد که جهان طبیعت از یک کهکشان راه شیری تشکیل شده است. تصاویر تلسکوپ فضایی هابل در اواسط دهه ۱۹۹۰ میلادی نشان داد که شمار تعداد کهکشان های جهان بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد است. اکنون گروهی از اخترشناسان نشان داده اند که این رقم باید ۱۰ برابر شود؛ یعنی حدود ۲۰۰۰ میلیارد!.

تبدیل رقم ۲۰۰ میلیارد به ۲۰۰۰ میلیارد ظرف حدود ربع قرن، گویای آن است که این رقم هم می تواند ده برابر یا صد برابر و یا هزاران برابر شود.



فضای کهکشانی

حال اگر از این منظر ماکروسکوپی (آبر موجودات) به سوی موجودات میکروسکوپی (ریز موجودات) سیری قهقرایی کنیم، می‌توانیم تخمین بزنیم که هریک از این ۲۰۰۰ کهکشان شناخته شده، حدود ۱۰۰ میلیارد ستاره و سیاره دارد و هر کدام از آنها، از میلیاردها میلیارد موجود و عنصر ساده و پیچیده تشکیل شده‌اند. هر عنصری نیز از میلیاردها میلیارد اتم تشکیل شده است و در داخل هر اتم ذرات و نیروهای مختلفی حضور دارند.

چه آن روز که دانشمندان فکر می‌کردند جهان فقط از چهار عنصر تشکیل شده و چه امروز که دانسته‌اند طبیعت به این گستردگی است، بسیاری از مسئله‌های فیلسوفان همچنان ثابت مانده است و همین امروز درباره آنها بحث می‌کنند و کتاب می‌نویسند.

از جمله اینکه:

■ جهان متناهی است یا نامتناهی؟

■ این جهان همواره بوده است یا آغازی مانند «مه بانگ» دارد؟

■ هستی منحصر به طبیعت است یا عوالم دیگری هم وجود دارد؟

■ آیا علاوه بر موجودات جسمانی، موجودات غیر جسمانی هم هست؟

■ آیا موجودات این جهان، چه متناهی و چه نامتناهی، می‌توانسته‌اند نباشند؟

این درس درباره سؤال آخر است. ما در این درس می‌خواهیم با نظر فیلسوفان درباره امکان و ضرورت این جهان آشنا شویم و برخی دیدگاه‌ها را درباره این سؤال با هم مقایسه کنیم.

مفاهیم سه گانه

به سه دسته قضیه زیر توجه کنید.

عدد چهار زوج است.	دیوار خانه ما سفید است.	عدد هشت فرد است.
مثلث سه زاویه دارد.	خریزه میوه شیرینی است.	تعداد موجودات روی زمین بی نهایت است.
اسب جاندار است.	هوای جنوب کشور گرم است.	مثلث، دایره است.

به نظر شما، رابطه میان این قضایا چگونه است؟ چه فرقی میان این سه دسته قضیه هست؟ آیا ممکن است عدد ۴ زوج نباشد، مثلث شکل نباشد و اسب جاندار نباشد؟

پاسخ منفی است؛ زیرا عدد چهار اگر زوج نباشد، عدد چهار نیست؛ مثلث اگر شکل نباشد، مثلث نیست؛ اسب هم اگر جاندار نباشد، اسب نیست.

اما قضایای دسته دوم چگونه؟ آیا ممکن است دیوار سفید نباشد و خربزه شیرین نباشد و هوای جنوب گرم نباشد؟ پاسخ مثبت است؛ یعنی، با اینکه دیوار خانه ما فعلاً سفید است، اما می تواند سفید نباشد. خربزه هم می تواند شیرین نباشد. هوای جنوب نیز می تواند گرم نباشد.

پس، می توان گفت محمول های قضایای دسته اول برای موضوعشان «ضروری» هستند؛ اما محمول های قضایای دسته دوم برای موضوعشان ضروری نیستند بلکه ممکن هستند؛ یعنی، هم می توانند این محمول را بپذیرند و هم نپذیرند.

اکنون به قضایای دسته سوم نگاه می کنیم. می بینیم که در هر سه قضیه، برقراری ارتباط میان موضوع و محمول غیر ممکن است؛ یعنی محال و ممتنع است که عدد هشت فرد باشد، موجودات روی زمین نامحدود باشند و مثلث، دایره باشد.

تمرین

در سه قضیه هندسی زیر، رابطه کدام موضوع با محمول خود واجب، کدام ممکن و کدام ممتنع است؟

۱ مجموع دو ضلع مثلث، بزرگ تر از ضلع سوم است.

۲ ارتفاع و میانه یکی است.

۳ مجموع زوایای مثلث سه قائمه است.

تا اینجا با سه مفهوم «ضرورت»، «امکان» و «امتناع» تا حدودی آشنا شدید.

حال پرسش این است که نسبت «وجود» و «هستی»، به عنوان یک محمول، با موضوع هایش چگونه نسبتی است؛ مثلاً وقتی می گوییم «زمین هست»، «انسان هست» و «خدا هست»، رابطه «هستی» با زمین، انسان و خدا رابطه امکانی است یا ضروری یا امتناعی؟

ابتدا فعالیت زیر را انجام دهید تا پس از آن، پرسش طرح شده را بررسی کنیم.

تعیین رابطه

اگر بخواهیم وجود را محمول موضوعات زیر قرار دهیم، به نظر شما رابطه میان وجود با این موضوعات، از نوع «ضرورت» خواهد بود یا «امکان» یا «امتناع»؟

خاک	مهربانی	سوختن	سرد شدن	دیو	عدد بی‌نهایت	شریک خدا	فرشتگان	دریایی از جیوه	روح	پرنده	انرژی	الکتروسیته

ممکن الوجود بودن اشیاء

در درس قبل، گفتیم که ابن سینا مغایرت میان وجود و ماهیت را به خوبی تبیین کرده است. وی از این بحث خود استفاده کرد و نظر دیگری را که فارابی و قبل از او، ارسطو به اجمال بیان کرده بودند، توضیح داد. ابن سینا می‌گوید: وقتی به ذات و ماهیت اشیاء پیرامون خود نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که میان این ماهیات و وجود یک رابطه «امکانی» برقرار است؛ یعنی ذات و ماهیت اشیاء به گونه‌ای نیست که حتماً باید باشد. همچنین، به گونه‌ای هم نیست که بودن آنها محال باشد. این اشیاء ذاتاً می‌توانند باشند یا نباشند. به تعبیر دیگر، این اشیاء ممکن الوجودند.

طرح یک سؤال

در اینجا این سؤال مهم پیش روی فلاسفه قرار می‌گیرد: اگر انسان، گیاه، حیوان و همه چیزهایی که این جهان را تشکیل داده‌اند، ذاتاً و ماهیتاً نسبت به وجود حالت «امکان» دارند، چگونه از حالت امکانی خارج شده و موجود شده‌اند؟ به عبارت دیگر، چرا «موجود بودن» برای این ماهیات «ضرورت» پیدا کرده است؟

قبل از بیان پاسخ فلاسفه به سؤال فوق، به این توضیح توجه کنید: درست است که رابطه میان دیوار و سفیدی یک رابطه امکانی است، یعنی دیوار ممکن است سفید باشد و ممکن است نباشد؛ اما اگر دیوار خانه ما سفید شد، معلوم می‌شود که این حالت امکانی از بین رفته و رابطه «ضرورت» برقرار شده است؛ و الاً دیوار خانه سفید نمی‌شد. همچنین، درست است که رابطه میان «وجود» و «گیاه» یک رابطه امکانی است اما اگر گیاه موجود شد، معلوم می‌شود که رابطه ضرورت میان وجود و گیاه برقرار شده است؛ یعنی وجود برای گیاه ضرورت پیدا کرده است.

اکنون بار دیگر به سؤال برگردیم: چرا انسان، گیاه، حیوان و سایر اشیاء که نسبت به وجود رابطه امکانی

داشته‌اند، از این رابطه خارج شده‌اند و وجود برای آنها ضروری شده است و موجود شده‌اند؟

ابن سینا با سؤال کننده همراهی می‌کند و می‌گوید: آری، درست است. نمی‌شود که چیزی ذاتاً نسبت به وجود حالت امکانی داشته باشد و ممکن الوجود باشد و خود به خود از حالت امکان خارج شود و وجود برایش ضروری گردد و موجود شود. به عبارت دیگر، این اشیاء، که ذاتاً ممکن الوجودند، تا واجب الوجود نشوند، موجود نمی‌شوند و چون ماهیتاً واجب الوجود نیستند، عاملی دیگر این ماهیات را واجب الوجود کرده و به آنها وجود بخشیده است. پس، همه ماهیاتی که موجودند، به واسطه عاملی دیگر واجب الوجود شده‌اند. به عبارت دیگر، «واجب الوجود بالغیر»ند. ابن سینا می‌گوید: اشیاء جهان، چه تعداد آنها محدود باشد و چه نامحدود، چون ذاتاً ممکن الوجودند، به واجب الوجود بالذاتی نیاز دارند که آنها را نسبت به وجود از حالت امکانی خارج کند و وجود را برای آنها ضروری و واجب نماید. بنابراین، اشیای جهان «واجب الوجود بالغیر» هستند. واجب الوجود بالذات، همان ذاتی است که وجود برایش ضرورت دارد و این ضرورت، از ناحیه خود آن ذات است نه از ناحیه یک امر بیرونی. بی‌نهایت شدن تعداد اشیاء جهان، نیازشان را به واجب الوجود بالذات برطرف نمی‌سازد، بلکه آنها را همچنان نیازمند نگره می‌دارد. ابن سینا از اینجا نتیجه می‌گیرد که واجب الوجود بر دو قسم است:

۱ واجب الوجود بالذات

۲ واجب الوجود بالغیر.

پیام اصلی ابن سینا و پیروان او: موجودات جهان بر حسب ذات خود ممکن الوجودند اما از این حیث که اکنون موجودند، واجب الوجود بالغیرند؛ یعنی از «واجب الوجود بالذات» نشئت گرفته‌اند.

تفکر

درباره دو سؤال زیر فکر کنید و پاسخ دهید.

۱ اگر وجود برای حقیقتی ضرورت ذاتی داشته باشد، آیا آن ذات می‌تواند موجود نشود؟ چرا؟

۲ اگر وجود برای امری امتناع ذاتی داشته باشد، آیا آن امر می‌تواند از امتناع خارج گردد و موجود شود؟ چرا؟

.....

.....

.....

روزی بوعلی در دکان نانوايي بود. بهمنيار که در آن زمان هنوز کودک بود، آمد و به نانوا گفت: «یک ذره آتش برای آتش گیره می‌خواهم». نانوا گفت: «آتش را که این‌طور نمی‌شود برد؛ برو ظرفی بیاور». کودک فوراً مشتش را پر از خاکستر کرد و گفت: «آتش را اینجا بگذار». بوعلی که از تیزهوشي بهمنيار خوشش آمده بود، به سراغ پدر و مادر او رفت و از آنان خواست که کودکشان را برای تعليم به وی بسپارند. بهمنيار بعدها از فیلسوفان بزرگ شد.

فلاسفه بعد از ابن‌سینا، هم در جهان اسلام و هم در اروپا، بیان وی در اثبات واجب‌الوجود را برهانی بسیار قوی برای اثبات وجود خداوند دانسته و آن را «برهان وجوب و امکان» نامیده‌اند.^۱ توماس آکوئیناس، که در بحث مغایرت وجود و ماهیت از ابن‌سینا تبعیت می‌کرده است، این برهان را نیز در اروپا گسترش داد که مورد قبول بسیاری قرار گرفت. در جهان اسلام نیز فلاسفه‌ای مانند بهمنیار، خواجه نصیرالدین طوسی، میرداماد و شیخ بهایی از این برهان استفاده کرده‌اند. ملاصدرا و صدرائیان این برهان را ارتقا بخشیدند و علاوه بر همین بیان، از بیان قوی‌تری که با دستگاه فلسفی ملاصدرا سازگاری داشت، بهره بردند.^۲

ملاصدرا می‌گوید، به جای نگاه کردن به ماهیت و مشاهده حالت امکانی آن نسبت به وجود و عدم، اگر به دو واقعیت نگاه کنیم، می‌بینیم که این واقعیات، عین وابستگی و نیازند؛ در میان این موجودات، نمی‌توان موجودی را یافت که وابستگی به غیر و نیازمندی سراسر وجودش را فرا نگرفته باشد. وی این «وابستگی» و «فقر وجودی» را «امکان فقری» نامید تا آن را از «امکان ماهوی» - که ابن‌سینا بیان می‌کرد - جدا کند.

وی می‌گوید، این فقر و نیاز ذاتی که در موجودات مشاهده می‌کنیم، باید به منبعی متصل باشد که از غنای ذاتی و بی‌نیازی برخوردار است. آن غنی بالذات، همان خداوند متعال است که همه موجودات به او وابسته‌اند.

پس، از نظر ملاصدرا وجود دو گونه است:

۱ وجود بی‌نیاز و غیروابسته

۲ وجودهای نیازمند و وابسته.^۳

طبق نظریه «امکان فقری» یا «فقر وجودی»، جهان هستی یکپارچه نیاز و تعلق به ذات الهی است و از خود هیچ استقلالی ندارد. اگر ذات الهی آتی پرتو

ابن‌سینا:

امکان ماهوی موجود

واجب‌الغیر بودن موجود

ملاصدرا:

امکان فقری موجود

عین‌نیاز و وابستگی به واجب

۱. ابن‌سینا، این برهان را برهان صدیقین نامیده است (الاشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۶۶). انتخاب کلمه صدیقین با الهام از آیات قرآن کریم و مقام صدیقین در قرآن بوده است.

۲. دستگاه فلسفی ملاصدرا که به حکمت متعالیه مشهور است، مبتنی بر اصل اصالت وجود و وحدت تشکیکی وجود است که به بحث‌های تخصصی بیشتر نیاز دارد.

۳. الاسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۲؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم از علامه طباطبایی، ج ۵، ص ۱۱۶ تا ۱۲۴ و مبدأ و معاد از عبدالله جوادی آملی، ص ۱۳۳

عنایت خویش را باز گیرد، کل موجودات نابود می گردند و نور آنها خاموش می شود. ملاصدرا می گوید:

به هر جادانه‌ای در باغ و راغی است
 درون مغز او روشن چراغی است
 بود نامحرمان را چشم و دل کور
 وگرنه هیچ ذره نیست بی نور
 بخوان تو آیه نور السموات
 که چون خورشید یابی جمله ذرات
 که تا دانی که در هر ذره خاک
 یکی نوری است تابان گشته، زان پاک

به کار بندیم

۱ مفاهیم مرتبط با هم را مشخص کنید و با آنها قضیهٔ موجه یا سالبه بسازید. سپس، رابطهٔ میان موضوع و محمول را از حیث وجوب، امکان و امتناع مشخص کنید.

- مثلث، جهان، مربع، فریاد، پیراهن حسن، عدد سه

- چهار ضلع، نابود، سه ضلع، آبی، بلند، زوج

۲ رابطهٔ وجود برای کدام یک از موضوعات زیر ضروری یا امکانی و یا امتناعی است؟

خداوند	انسان	شریک خداوند	آخرت	دریای جیوه	مستطیل	جمع شب و روز

۳ آیا موجودات عالم را می توان به واجب و ممکن تقسیم کرد؟ اگر تقسیم به واجب و ممکن مناسب نیست، کدام تقسیم مناسب است؟

۴ کدام گزینه صحیح است؟

اگر ماهیتی را در نظر بگیریم اما آن را در جهان نیابیم، معلوم می شود که:

الف) این ماهیت ذاتاً نمی تواند موجود شود.

ب) این ماهیت هنوز از حالت امکانی خارج نشده است.

ج) علتی نیست که بتواند آن را به وجود بیاورد.

جهان علی و معلولی

انسان از همان اوایل کودکی که زبان می‌گشاید، از «چیستی» و «چرایی» اشیاء پرسش می‌کند. برخی از کودکان که روحیهٔ پرسشگری بیشتری دارند، بعد از شنیدن پاسخ هر سؤال، «چرا»ی بعدی را مطرح می‌کنند؛ به طوری که گاه پدر و مادر نمی‌توانند پاسخی قانع‌کننده و مناسب سن آنها بیابند و بنابراین، می‌کوشند حواس این کودکان را به موضوع دیگری جلب کنند. این چراها همراه با بزرگ‌شدن کودک ادامه می‌یابد و در طول حیات او به شکل جدی‌تری مطرح می‌شود.



آیا ساختمان ذهن کودک به گونه‌ای است که او «چرا» می‌گوید یا ساختار جهان چنان است که او را به «چرا» گفتن می‌کشاند؟ آیا پرسش‌های کودک صرفاً تقلیدی از بزرگ‌ترهاست یا واقعاً متوجه چیزی می‌شود که انگیزه سؤال کردن را در او زنده می‌کند؟

.....

.....

رابطه علیّت

یکی از کهن‌ترین مسائل فلسفی، مسئله علیّت و معلول است. شاید نخستین مسئله‌ای که فکر بشر را به خود متوجه ساخته و او را به تفکر و اندیشه وادار کرده است، مسئله علیّت و معلول باشد. همان‌طور که اندیشه یک فرد از همان کودکی با این مسئله گره می‌خورد، انسان نیز از همان ابتدای ظهور خود بر روی این کره خاکی به دنبال علیّت‌یابی بوده و برای یافتن علل پدیده‌ها تلاش کرده است.

مقصود از «علت» و «معلول» و رابطه «علیت» چیست؟

علت چیزی است که وجود معلول متوقف بر آن است و تا آن نباشد، معلول هم پدید نمی‌آید؛ یعنی، در وجود خود بدان نیازمند است. معلول نیز چیزی است که وجودش را از چیزی دیگر - که همان علت است - می‌گیرد؛ یعنی در وجود خود، نیازمند دیگری است. پس، رابطه علیّت رابطه‌ای وجودی است که در آن یک طرف (علت) به طرف دیگر (معلول) وجود می‌دهد. به عبارت دیگر، تا علت نباشد معلول موجود نخواهد شد. کلمه «چرا» بازتابی از همین رابطه است. «چرا» یعنی «به چه علت»، «علت این حادثه چیست».

توجه داشته باشیم که رابطه علیّت رابطه‌ای وجودی است، یعنی یکی وجودش وابسته به وجود دیگری است؛ یعنی مانند رابطه دوستی نیست که در آن ابتدا وجود دو فرد فرض می‌شود و سپس میان آنها دوستی برقرار می‌گردد.

واقعیت	ذهن
علت	دلیل
↓	↓
معلول	نتیجه

انسان با سؤال «چرا» می‌کوشد از طریق استدلال، رابطه‌های علی میان پدیده‌ها را بشناسد.

میان موجودات مختلف رابطه‌های گوناگونی وجود دارد که یکی از آنها رابطه علیت است. در جدول زیر، اشیائی در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. آیا می‌توانید رابطه یا رابطه‌هایی میان آنها پیدا کنید؟ نام آن رابطه‌ها را بنویسید.

اشیاء	نوع رابطه
بدنهٔ پل و ستون‌های زیر آن	رابطهٔ اتکا (تکیهٔ بدنه به ستون‌ها)
زمین و اشیای روی آن	
استاد و شاگرد	
کارفرما و کارگر	
اجزای یک ساعت	
تفاوت اساسی این قبیل رابطه‌ها با رابطهٔ علیت چیست؟	
.....	
.....	

چگونگی درک رابطهٔ علیت

سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که کودک چگونه متوجه رابطهٔ «علیت» می‌شود.

آیا درک این رابطه مادر زادی است؟

کودک این درک را از طریق تجربه و حس درک کرده است یا از راه عقل و استدلال عقلی و یا از راهی دیگر؟

قبل از اینکه نظر فیلسوفان را بیان کنیم، خودتان در این باره بیندیشید و بگویید کودک چگونه این رابطه را درک می‌کند؟

.....

.....

دیدگاه فیلسوفان اروپایی

از میان فیلسوفان اروپایی، دکارت معتقد بود که اصل علیّت بدون دخالت تجربه به دست می‌آید و جزء مفاهیم اولیه و بدیهی است که انسان از آن درک فطری دارد.^۱

اما تجربه‌گرایان (امپریست‌ها)^۲ چون هر چیزی را براساس حس و تجربه تحلیل می‌کنند، معتقدند که انسان از طریق حس به توالی پدیده‌ها پی می‌برد و رابطه علیّت را بنا می‌نهد. آنان می‌گویند که مثلاً چون زمین همواره با آمدن خورشید، روشن و با ناپدید شدن آن، تاریک شده است، انسان متوجه رابطه‌ای میان این دو پدیده شده و دانسته که تا خورشید نیاید، زمین هم روشن نمی‌شود و اسم این رابطه را «علیّت» گذاشته است.

البته، در میان فیلسوفان تجربه‌گرا، دیوید هیوم فیلسوف قرن هجدهم انگلستان نظر خاصی دارد. او که اساساً تجربه‌گراست و امکان معرفت از طریق استدلال عقلی و بدون تجربه را رد می‌کند و می‌گوید درک علیّت از این طریق هم ممکن نیست؛ چون علیّت مفهومی فراتر از حس است. حس فقط می‌تواند اجسام و رنگ‌ها و شکل‌ها و اموری از این قبیل را به ما نشان دهد. مثلاً چشم، می‌بیند که با آمدن خورشید به آسمان زمین روشن می‌شود اما اینکه خورشید «علت» روشنی زمین است چنین چیزی با حس قابل رؤیت نیست. او می‌گوید، بر اثر تکرار مشاهده خورشید و روشن شدن، در ذهن ما چنین «تداعی» می‌شود که خورشید «علت» روشن شدن زمین است و این تداعی چیزی جز یک امر روانی ناشی از توالی پدیده‌ها نیست. از این طریق است که ما عادت کرده‌ایم چیزی را علت چیزی دیگر بنامیم.^۳

کانت، فیلسوف آلمانی قرن هجدهم، وقتی این نظر هیوم را مطالعه کرد، سخت تحت تأثیر قرار گرفت و در صدد برآمد که راهی بیابد تا بتواند جایگاه اصل علیّت را حفظ کند. او چون می‌دانست که دانش بشر متکی به این اصل است و دانشمندان علوم طبیعی با پذیرش ضمنی این اصل، در جست‌وجوی علل



کتاب «تأملات» یکی از کتاب‌های مهم دکارت است که در آن مبادی فلسفه او تبیین می‌شود.



دیوید هیوم، فیلسوف اسکاتلندی قرن هجدهم است که درباره علیّت نظر ویژه‌ای دارد. کتاب‌های «رساله درباره طبیعت آدمی»، «تحقیق درباره مبادی اخلاق» و «گفت‌و شنود درباره دین طبیعی» از جمله کتاب‌های اوست.

۱. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۴، ص ۱۰۷.

۲. در بخش معرفت‌شناسی کتاب فلسفه سال یازدهم با تجربه‌گرایان آشنا شدیم.

۳. سرگذشت فلسفه، براین مگی، صفحه ۱۱۲، تاریخ فلسفه کاپلستون ج ۵، ص ۲۹۵. بحث در مابعدالطبیعه، ژان وال، ص ۳۲۲.

حوادث برمی آیند، بعد از تأملات فراوان به این نتیجه رسید که مفهوم علیت و رابطه علت و معلول جزء مفاهیم پایه‌ای ذهن است و خودش در ذهن بوده و از جایی کسب نشده است؛ یعنی ساختار ذهن بشر به گونه‌ای است که برخی از مفاهیم، از جمله مفهوم علت و معلول، را نزد خود دارد. به عبارت دیگر، دیدن اشیاء به صورت علت و معلول، امری ذهنی (سوبژکتیو) است نه عینی (ابژکتیو).

دیدگاه فلاسفهٔ مسلمان

فلاسفهٔ مسلمان می‌گویند، اصل علیت یک قاعدهٔ عقلی است و از تجربه به دست نمی‌آید؛ زیرا هر دادهٔ تجربی خود مبتنی بر این قاعده است. آنان می‌گویند: همین که ذهن انسان شکل گرفت و متوجه اصل امتناع اجتماع نقیضین شد، درمی‌یابد که پدیده‌ها خود به خود به وجود نمی‌آیند؛ زیرا «اینکه چیزی خودش به خودش وجود بدهد، به معنای آن است که چیزی که نیست، باشد و این، همان اجتماع نقیضین است که محال است».

ابن سینا که حدود شش قرن قبل از هیوم زندگی می‌کرده است، به گونه‌ای از علیت سخن گفته که گویا پاسخی برای هیوم آماده نموده است. وی می‌گوید: آری، درک این رابطه و پی بردن به «علیت» از طریق تجربه امکان‌پذیر نیست؛ زیرا ما از طریق حس و تجربه، فقط به دنبال هم آمدن یا همراه هم آمدن برخی پدیده‌ها را می‌یابیم اما به دنبال هم آمدن دو حادثه به معنای «علیت» نیست. لذا طبیعی است که کسی که صرفاً تجربه‌گراست، نمی‌تواند تبیین قانع‌کننده‌ای از علیت اراده کند.

البته، بعد از درک علیت، برای اینکه علت حوادث طبیعی را بدانیم، باید از حس و تجربهٔ خود استفاده کنیم. کشف علل امور طبیعی از طریق حس و تجربه صورت می‌گیرد. کودک وقتی صدایی می‌شنود، رویش را به سمت صدا برمی‌گرداند تا عامل آن را شناسایی کند.

مقایسه

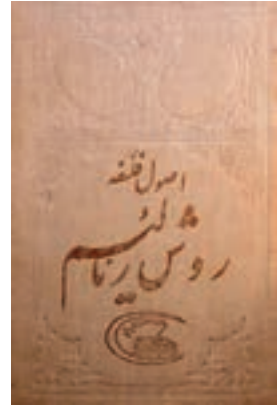
سه دیدگاه ذکر شده دربارهٔ اصل علیت را با هم مقایسه کنید و نظر خود را توضیح دهید.

۱. الهیات شفا، ابن سینا ص ۳، فارابی، ابن سینا و دیگر فیلسوفان مسلمان بیان می‌کنند که اصل علیت - یعنی هر حادثه‌ای نیازمند علت است - از شاخه‌های اصل «امتناع اجتماع و ارتفاع دو نقیض» است به این نحو که اصل «امتناع ترجیح بلا مرجح» از اصل «امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین» به دست می‌آید و اصل علیت از اصل امتناع ترجیح بلا مرجح. حادث آن چیزی است که وجودش از خودش نیست و وجودش نو و حادث است. حال اگر علتی به او وجود نداده باشد، به معنای این است که بدون مرجح پدیده آمده و این، امری محال است.

سختیت علت و معلول

انسان علاوه بر اینکه درک می‌کند که هر حادثه‌ای علت می‌خواهد، درک می‌کند که هر معلولی از هر علتی پدید نمی‌آید بلکه هر معلولی از علت خاصی صادر می‌شود و پدید می‌آید. فیلسوفان این اصل را «سختیت میان علت و معلول» می‌نامند و می‌گویند همه انسان‌ها، طبق همین اصل رفتار می‌کنند؛ مثلاً برای باسواد شدن درس می‌خوانند، برای سلامتی ورزش می‌کنند و غذای سالم می‌خورند و برای استحکام ساختمان از آهن یا بتن استفاده می‌کنند.

فیلسوفان - به جز فیلسوفان تجربه‌گرا - می‌گویند که این اصل نیز مانند خود اصل «علیت» یک اصل عقلی است. یکی از نتایج اصل سختیت آن است که انسان از هر چیزی انتظار آثار متناسب با خودش را دارد؛ به همین سبب، می‌کوشد ویژگی‌های هر شیء را بشناسد و به تفاوت‌های آن با اشیاء دیگر پی ببرد تا بهتر بتواند آثار ویژه آن را شناسایی کند. البته برای اینکه بدانیم هر علتی چه معلول خاصی دارد، باید از تجربه کمک بگیریم و از طرق مختلف تجربی آثار و معلول‌های هر علتی را شناسایی کنیم. آنان می‌گویند با قبول اصل سختیت است که می‌توان برای نظم دقیق جهان پشتوانه عقلی قائل شد و دانشمندان با تکیه بر همین اصل، تحقیقات علمی خود را پیگیری می‌کنند. آنان وقتی با پدیده‌ای مواجه می‌شوند و می‌خواهند علت آن را بیابند، به سراغ عواملی می‌روند که تناسب بیشتری با آن پدیده دارد و علت آن پدیده را در میان آن عوامل جست‌وجو می‌کنند تا اینکه به علت ویژه آن دست یابند.



علامه طباطبایی و استاد مطهری اصل سختیت را همچون خود اصل علیت یک اصل عقلی می‌دانند. آنان بحث دقیقی در این باره در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم کرده‌اند که می‌تواند تکمیل‌کننده بحث کتاب باشد.

بررسی

۱ آیا می‌توانید در میان رفتارهای آدمیان موردی را مثال بزنید که نشان دهد اصل سختیت علت و معلول مورد پذیرش آنها نیست؟

.....

۲ کسانی که این اصل را یک اصل تجربی می‌دانند، می‌گویند: «بنابر آنچه تاکنون تجربه کرده‌ایم، علت‌های خاص، معلول‌های خاص خود را دارند و نمی‌توانیم این اصل را به علت‌هایی که تجربه نکرده‌ایم، تعمیم

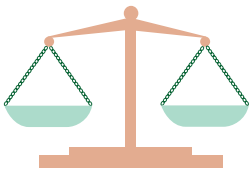
دهیم، «نظر شما چیست؟»

.....
.....

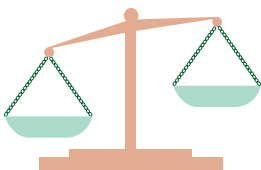
➤ وجوب علی و معلولی

در درس قبل با مفاهیم امکان، وجوب و امتناع آشنا شدید و آموختید که اشیاء در ذات و ماهیت خود، ممکن الوجود بوده‌اند و اکنون که موجودند، وجود برای آنها ضروری شده است و ضرورت وجود پیدا کرده‌اند.

اکنون که درباره علت و معلول سخن می‌گوییم، جا دارد این سخن ابن سینا را بررسی کنیم که «آنچه به معلول ضرورت وجود می‌دهد، علت است». معلول با قطع نظر از علت، «امکان ذاتی» دارد؛ یعنی ذات و ماهیت آن نسبت به وجود و عدم مساوی است. با آمدن علت، وجود معلول ضرورت می‌یابد و موجود می‌شود. پس، علت به معلول خود ضرورت وجود می‌بخشد و معلول را موجود می‌کند. به عبارت دیگر، معلول که در ذات خود ممکن الوجود است و فقط امکان موجود شدن را دارد، توسط علت، واجب الوجود می‌شود و لباس هستی می‌پوشد. چنین واجب الوجودی را «واجب الوجود بالغیر» می‌نامند.^۱



حالت امکان و تساوی



خروج از امکان و تساوی

دو کفه ترازو: حالت یک معلول را که ذاتاً ممکن الوجود است، می‌توان به ترازویی تشبیه کرد که دو کفه آن به حالت تعادل در برابر یکدیگر ایستاده‌اند و هیچ کفه‌ای بر کفه دیگر فزونی ندارد. شیء ممکن الوجود نسبت به وجود و عدم چنین حالتی دارد. در اینجا عاملی بیرونی لازم است که یکی از کفه‌های ترازو را بر دیگری فزونی بخشد و ترازو را از تعادل خارج نماید. عقلاً محال است که بدون وجود هیچ عاملی، یک کفه بر کفه دیگر سنگینی کند. این عامل بیرونی در مورد شیء ممکن الوجود، همان علت است.

۱. ملاصدرا فیلسوف بزرگ اسلامی قرن دهم هجری، این بحث را ارتقا داد و وارد مرحله جدیدی کرد. برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره به جلد ششم مجموعه آثار استاد مطهری، ص ۶۴۱ تا ۷۱۸ مراجعه کنید.

۱ مواردی که در زیر می آید، از نظر فیلسوفان، از نتایج اصل «علّیت» و «سنخیت علّت و معلول» است. آنان می گویند، چون هر انسانی این دو اصل را پذیرفته است، این موارد را هم به طور ضمنی قبول دارد. نظر شما در این باره چیست؟ نظر خود را روبه روی هر مورد بنویسید.

نتایج اصل علّیت	نقد و نظر
نبود اتفاق در عالم ^۱	
وجود نظم و پیوستگی	
امکان پیش بینی رخدادها	
امکان پیشگیری از برخی حادثه‌ها	
امکان پژوهش و تحقیق	
تنظیم امور زندگی	
به وجود آمدن شاخه‌های مختلف دانش	

۲ دیدگاه‌های زیر، نظر کدام یک از فلاسفه است؟

- علّیت حاصل توالی پدیده‌هاست.
- علّیت جزء ساختار ذهن انسان‌هاست.
- چون انسان از جهت ذاتی ممکن است، نیاز به علت دارد.
- چون انسان از جهت وجودی فقیر است، نیاز به علت دارد.
- چون انسان وجودی وابسته دارد، نیاز به علت دارد.
- اصل علّیت یک اصل تجربی است.
- اصل علّیت یک اصل کاملاً عقلی است.

۳ شعر زیر کدام اصل را تأیید می کند؟ شرح دهید.

چو بد کردی مشو غافل زآفات که واجب شد طبیعت را مکافات

۱. در زندگی روزانه، به علت علم محدود ما حوادثی رخ می دهد که ما آنها را اتفاقی می نامیم؛ مثلاً شخصی برای زیارت امام رضا (ع) به مشهد مقدس سفر می کند و بدون اینکه از قبل بداند، دوستش را در آنجا ملاقات می کند. منظور از اتفاق در فلسفه این قبیل امور نیست. بلکه رخداد بدون علت است.

کدام تصویر از جهان؟

«اتفاق» از کلماتی است که در گفت‌وگوهای روزمره همه اقوام و ملل کاربرد دارد. مردم برخی امور را «اتفاقی» و «تصادفی» می‌شمارند و برخی دیگر رانه. برخی از فیلسوفان نیز گاهی از واژه «اتفاق» استفاده کرده‌اند؛ مثلاً دموکریتوس، فیلسوف یونان باستان، معتقد بود که ماده اولیه تشکیل دهنده جهان، اتم‌ها و ذرات ریز تجزیه‌ناپذیر و غیر قابل تقسیمی هستند که در فضای غیرمتناهی پراکنده بوده و به شکلی سرگردان حرکت می‌کرده‌اند. برخورد اتفاقی این ذرات سرگردان سبب پیدایش عناصر و اشیاء فعلی در جهان شده است.^۱



۱. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۱، ص ۸۸.

شکل دیگری از اتفاق که در دوره‌های اخیر مطرح شده، در گفته‌های برخی دانشمندان زیست‌شناس، از جمله داروین، آمده است؛ آنان می‌گویند: از ابتدای پیدایش موجود زنده بر روی زمین، ۳/۵ میلیارد سال می‌گذرد. طی این سال‌ها جانداران بی‌شماری پدید آمده‌اند اما بیشتر آنها، به علت ناسازگاری اندام‌ها و اعضای بدنشان با محیط زندگی، از بین رفته‌اند. فقط آن دسته از جانداران که تغییرات اندامی‌شان «اتفاقاً» سازگار با محیط بوده است؛ به حیات خود ادامه داده و رشد کرده‌اند و اگر در این میان تکاملی رخ داده، اتفاقی بوده است.

امروزه، برخی از دانشمندان می‌گویند که جهان کنونی ما، یعنی این میلیاردها کهکشان، با یک انفجار بزرگ – بیگ‌بنگ – آغاز شده و به تدریج گسترش یافته است. بیان آنان دربارهٔ این انفجار به گونه‌ای است که مفهوم «اتفاق» را به خاطر می‌آورد. از این رو، جای این پرسش هست که آیا چیزی بوده که به‌طور اتفاقی منفجر شده است یا شرایطش به گونه‌ای بوده که پذیرای چنین انفجاری شود؟

اصطلاح دیگری که برخی از مردم آن را به کار می‌برند، اصطلاح «شانس» است. برخی شانس را عامل موفقیت یا عدم موفقیت می‌دانند و معتقدند که شانس برخی از افراد بیشتر و شانس بعضی دیگر کمتر است.

نظر شما در این باره چیست؟

آیا واقعاً در جهان امر اتفاقی داریم؟

آیا می‌توان برخی از امور را به شانس نسبت داد؟

یکی از اقدامات مؤثر و مهم فیلسوفان، دقت در مفاهیم عامیانه و نقد و تصحیح یا تعمیق آنها بوده است. ابن‌سینا که خود این دقت را دارد و آن را از وظایف فیلسوفان می‌شمارد، در مهم‌ترین کتاب فلسفی خود، یعنی «الهیات شفا»^۱، هم دربارهٔ «اتفاق» و هم دربارهٔ «شانس» سخن گفته و تلاش کرده است نظر مردم را در مورد این مفاهیم تصحیح نماید. از همین رو، لازم است که ما نیز در ادامهٔ بحث علیّت نظری به این مفاهیم بیندازیم و جنبهٔ فلسفی آنها را روشن کنیم؛ به خصوص که امروزه مفهوم اتفاق نه تنها نزد عامهٔ مردم بلکه در علوم نیز کاربرد پیدا کرده است. قبل از ورود به بحث «اتفاق»، به درس قبل نگاهی می‌افکنیم و برخی از لوازم اصل علیّت را مرور می‌کنیم.

۱. شفا، بخش الهیات، مقالهٔ ششم، فصل پنجم و مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۷ (درس‌های الهیات شفا)، ص ۳۵۶ و مابعد الطبیعه ژان وال، ص ۸۷۷.

لوایم علیّت در جهان

پذیرش اصل «علیّت»، زمینه‌ساز نگاهی ویژه به جهان و اشیاء پیرامونی است. با قبول این حقیقت که هر حادثه علتی دارد، به ارتباط اجزای جهان با یکدیگر و پیوستگی شان پی می‌بریم و با مواجهه با هر پدیده‌ای در پی کشف منشأ و عامل پیدایش آن برمی‌آییم.

اصل «وجوب‌بخشی علت به معلول»، جهان را تابع رابطه‌ای ضروری و حتمی نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که اگر علت با تمام حقیقت خود تحقق یافت، یقین پیدا می‌کنیم که تحقق معلول نیز ضروری و حتمی می‌شود و وجوب وجود پیدا می‌کند. باغبان بر همین اساس بذر می‌کارد و آن را آبیاری می‌کند و راننده با همین مینا خودرویش را روشن و به جلو هدایت می‌کند.

اصل «سنخیت میان علت و معلول»، نظم خاصی در جهان برقرار می‌کند و به ما می‌فهماند که هر چیزی نمی‌تواند منشأ هر چیزی شود و هر چیزی از هر چیزی پدید نمی‌آید. علت‌های خاص معلول‌های خاص دارند و هر معلولی نیز از علت خاص خود سرچشمه می‌گیرد.

اصل

لازمه و نتیجه اصل

۱ اصل علیت

۱ ارتباط و پیوستگی

۲ اصل وجوب‌بخشی علت به معلول

۲ تخلف‌ناپذیری و حتمیت در نظام هستی

۳ اصل سنخیت میان علت و معلول

۳ نظم و قانونمندی میان پدیده‌ها

بررسی

انکار هر یک از اصول بالا یا تردید کردن در آنها، چه تبعاتی دارد؟

..... الف) انکار اصل اوّل یا تردید در آن:

..... ب) انکار اصل دوم یا تردید در آن:

..... ج) انکار اصل سوم یا تردید در آن:

معانی اتفاق

اتفاق در معانی زیر به کار می‌رود:

معنای اول اتفاق این است که میان علت و معلول آن رابطه حتمیت وجود ندارد. چه بسا یک علت موجود شود اما معلول آن پدید نیاید؛ مثلاً همه عوامل پیدایش باران موجود باشند، اما باران نیارد و چه بسا یک معلول بدون وجود علت پیدا شود، مثلاً بدون وجود ابر و مانند آن، خودبه خود باران بیارد.

معنای دوم اتفاق این است که ممکن است از هر علتی هر معلولی پدید آید؛ مثلاً حرارت سبب یخ بستن آب و آفتاب سبب تاریکی شود؛ یعنی سختی میان علت و معلول وجود ندارد.

معنای سوم اتفاق، نبودن غایت و هدف خاص در حرکات و نظم جهان است؛ بدین معنا که این حرکات و نظام‌ها به سمت غایت و هدف معینی به پیش نمی‌روند.

اتفاق معنای چهارمی هم دارد که بعد از تحلیل و بررسی این سه معنا بیان خواهد شد.

بررسی سه معنای اتفاق

الف) بررسی معنای اول اتفاق: بنابر آنچه در درس‌های دوم و سوم آمد، فیلسوفی یافت نمی‌شود که به طور صریح و روشن با معنای اول اتفاق موافق باشد. همه فیلسوفان چنین اتفاقی را انکار می‌کنند و می‌گویند هر معلولی به علت نیاز دارد و نمی‌تواند بدون علت موجود شود.

البته، برخی از مردم که از تمام اجزای یک علت آگاه نیستند، گاهی فکر می‌کنند که در برخی موارد، در عین وجود علت، معلول پدید نمی‌آید و بر این اساس، می‌پندارند، میان علت و معلول، رابطه ضروری وجود ندارد.

توضیح: در آنجا که معلول ناشی از مجموعه چند عامل است که روی هم، علت پدید آمدن آن معلول اند، هر یک از عوامل را «علت ناقصه» و مجموعه عوامل را «علت تامه» می‌نامند؛ مثلاً نوشتن روی کاغذ معلول عواملی از قبیل وجود انسان، وجود قلم، گرفتن قلم در دست، اندیشه کردن، اراده کردن و چندین عامل دیگر است. پس، نوشتن وقتی محقق می‌شود که همه عوامل دخیل در آن موجود باشند. حتی اگر یک عامل هم نباشد، مثلاً فرد اراده نکند، نوشتن پدید نخواهد آمد. حال، ممکن است برخی افراد بدون توجه به «اراده کردن» چنین تصور کنند که همه عوامل نوشتن وجود دارد ولی نوشتن صورت نمی‌گیرد.

ب) بررسی معنای دوم اتفاق: اتفاق به این معنا نیز از نظر بسیاری از فلاسفه، از جمله ابن سینا و ملاصدرا و علامه طباطبایی و برخی فیلسوفان اروپایی، امکان‌پذیر نیست. آنان می‌گویند اگر کسی به طور جدی و دقیق اصل سختی میان علت و معلول را به طور جدی و دقیق انکار کند و پدید آمدن هر چیزی از هر چیزی را ممکن بداند، به هیچ کاری اقدام نخواهد کرد؛ مثلاً نمی‌تواند برای رفع عطش آب بیاشامد؛ زیرا میان آب و رفع عطش رابطه‌ای

مشاهده نمی‌کند.

علاوه بر این، چنین فردی نمی‌تواند نظم و هماهنگی موجود در طبیعت را تبیین کند و دلیل آن را به دست آورد. او حتی نمی‌تواند دانشمندان را به کشف علل پدیده‌ها دعوت کند. انکار اصل سنخیت، بی‌اعتباری همه علوم و پذیرش هرج و مرج در جهان را به دنبال دارد.

ج) بررسی معنای سوم اتفاق: اثبات یا نفی اتفاق به معنای سوم نیازمند دقت و تأمل بیشتر است، بنابراین، آن را با یک مثال بررسی می‌کنیم.

از پیدایش زمین چند میلیارد سال می‌گذرد. در بدو پیدایش زمین هیچ گیاه و حیوان و انسانی روی آن زندگی نمی‌کرد. چند میلیارد سال طول کشید تا بر اثر تحولات پی‌درپی اولین موجودات زنده و ساده بر روی این کره پدید آمدند. سپس به تدریج با تحول این موجودات زنده، موجودات زنده کامل‌تر و کامل‌تری پدید آمدند تا بالاخره نوبت به خلق کامل‌ترین موجود زنده کره زمین، یعنی انسان رسید و او قدم بر کره خاکی نهاد.

اکنون جای طرح این سؤال است که آیا جهت‌گیری تحولات روی زمین از همان ابتدا به سمت پیدایش انسان بوده است یا اینکه این تحولات، به‌طور اتفاقی منجر به پیدایش انسان شده‌اند؟ به عبارت دیگر، آیا می‌توان گفت که هدف و غایت این تحولات و منتهای این مسیر طولانی حقیقتاً انسان بوده است؟

در پاسخ به این سؤال، فلاسفه به دو دسته تقسیم شده‌اند:

- آن دسته از فلاسفه که علاوه بر لوازم «اصل علیت»، به «علة‌العلل» معتقدند و برای مجموعه هستی یک علت حقیقی قائل‌اند، می‌گویند هر فرایند طبیعی و هر سیر تحولی در طبیعت، هدف خاصی را تعقیب می‌کند و سرمنزلی تعیین شده دارد؛ گرچه انسان‌ها به علت محدودیت‌های علمی نتوانند همه این اهداف را کشف کنند.
- آن دسته از فیلسوفان که معمولاً به علة‌العلل معتقد نیستند، غایتمندی زنجیره حوادث را انکار می‌کنند و وجود برخی از فرایندهای تکاملی را در جهان امری اتفاقی به حساب می‌آورند که از پیش تعیین و پیش‌بینی نشده است.

مقایسه

دو دیدگاه فوق را با یکدیگر مقایسه کنید و ببینید کدام یک امتیازات بیشتری دارد؟

.....

.....

.....



کارل مارکس، فیلسوف و متفکر اجتماعی قرن نوزدهم، سال ۱۸۱۸ در آلمان به دنیا آمد. او پایه‌گذار مکتبی فلسفی و اجتماعی شد که به نام خودوی، مارکسیسم نامیدند. این مکتب، در قرون نوزدهم و بیستم دست‌مایه جنبش‌های اجتماعی بزرگ و انقلاب‌های متعددی در سراسر جهان شد. بزرگ‌ترین انقلاب مارکسیستی در روسیه تزاری و کشورهای اطراف آن رخ داد که به پیدایش کشور اتحاد جماهیر شوروی منجر شد. اما این کشور بیش از ۷۰ سال دوام نیاورد و در سال ۱۹۹۱ میلادی از هم پاشید.

کارل مارکس، فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم، با اینکه به علة‌العلل برای جهان اعتقاد نداشت و اصولاً منکر خدا بود، می‌خواست غایت‌مندی و هدف‌داری در پدیده‌ها را نیز بپذیرد. گویا احساس می‌کرد که نفی غایت‌مندی پدیده‌ها دامن انسان و جامعه انسانی را می‌گیرد و در این صورت، حرکت تکاملی و تکامل معنای خود را برای جامعه انسانی از دست می‌دهد. از این رو، تلاش کرد از طریق دیگری اصل تکامل را در طبیعت و حیات انسانی توضیح دهد. مارکس می‌گوید، در هر پدیده‌ای دو وجه مخالف و متضاد با یکدیگر هست که با هم در نزاع‌اند. او یک وجه پدیده‌ها را «تز^۱» و وجه مخالف آن را «آنتی تز^۲» نامید و معتقد بود که نزاع این دو مانند جنگ میان دو گروه، به حالت سومی منجر می‌شود که «سنتز^۳» و نتیجه نزاع «تز» و «آنتی تز» است. «سنتز» مرحله‌ای کامل تر از شیء را رقم می‌زند و آن پدیده را وارد مرحله دیگری می‌کند. در مرحله جدید، چیزی که سنتز و نتیجه نزاع دو وجه قبل است، خود به «تز» تبدیل می‌شود و در کنار آن «آنتی تز» جدید قد علم می‌کند و نزاعی تازه و در سطحی بالاتر به وقوع می‌پیوندد که نتیجه آن نیز «سنتز»ی جدید، برتر و کامل تر از سنتز قبل است. بدین ترتیب، حرکت تکامل طبیعت و انسان شکل می‌گیرد و پیش می‌رود.

سؤال اساسی که در اینجا مطرح می‌شود این است: اگر بپذیریم که در همه پدیده‌ها و حرکت‌ها ردپایی از «تز» و «آنتی تز» هست و نزاع و جنگ عامل حرکت است، چرا و به چه علت «سنتز» که بر ایند این نزاع است، همواره کامل تر از مرحله قبل می‌شود؟ آیا نقشه‌ای در کار است یا این امر به صورت اتفاقی رخ می‌دهد؟ آیا با اتفاق می‌توان حرکت تکاملی را تبیین کرد؟

۱. Thesis

۲. Antithesis

۳. Synthesis

معنای چهارم اتفاق

معنای چهارم اتفاق که بی ارتباط با اصل علیت نیست، رخ دادن حادثه پیش بینی نشده است؛ مثلاً، شخصی برای خرید روزانه به سمت بازار حرکت می کند اما در بین راه دوست خود را می بیند و از دیدن او خوشحال می شود. این شخص وقتی به منزل بازمی گردد، به اعضای خانواده اش می گوید: من امروز اتفاقی دوستم را دیدم و با او درباره فلان موضوع گفت و گو کردم.^۱

به کار ببندیم

۱ به نظر شما، کدام یک از معانی اتفاق صحیح است؟

.....

۲ آیا می توان بدون یک علت بالذات یا علة العلل، که در ادیان الهی آن را «خدا» می نامند، «اتفاق» به معنای سوم را مردود دانست؟

.....

۳ پذیرش «اتفاق» به معنای دوم و سوم چه تأثیری در اندیشه و تفکر و سبک زندگی یک فرد دارد؟

.....

۴ ضرب المثل زیر کدام معنای اتفاق را رد می کند؟ چرا؟

گندم از گندم بروید جو ز جو

.....

۵ شعر زیر انکار کدام معنای اتفاق است؟

وز نما مردم به حیوان برزدم	از جمادی مردم و نامی شدم
پس چه ترسم کی زمردن کم شدم	مردم از حیوانی و آدم شدم
تا برآرم از ملائک پر و سر	حمله دیگر بمیرم از بشر

.....

۱. مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۷، ص ۳۵۶.

